



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در مبحث تربیت اجتماعی به قواعد عامه‌ای که تکلیف پرورش اجتماعی دیگران، اعم از تعلیم یا تربیت را بر اساس اصول اجتماعی اسلام متوجه اشخاص می‌کند، پرداختیم؛ و در این بین گریزی به تنظیم و تبویب قواعد عامه‌ای زدیم که در فقه اجتماعی و به‌طور خاص در فقه تربیت به کار می‌رود. بعد از بیان قواعد عامه به بعضی از عناوین و تکالیفی که به‌طور خاص و ویژه که در تربیت اجتماعی نقش دارد پرداخته می‌شود.

بررسی عنوان اصلاح ذات‌البین

یکی از عناوین موجود عنوان «اصلاح ذات‌البین» می‌باشد که در کتب اخلاقی نیز ذکر شده است و گفته شد امر اخلاقی‌ای که فقه در بحث حضور پیدا نکند، در اخلاق نداریم؛ زیرا شارع از موضع شرعی و ثواب و عقاب حضور دارد یا اثباتاً یا نفیاً.

۱. این عنوان از مقوله تربیت اجتماعی

این بحث یک مقوله تربیت اجتماعی است؛ یعنی یک فعلی است که مصداق تربیت اجتماعی به معنای خاص است. در اینجا بحث از موازین و مقررات اجتماعی اسلام نیست زیرا آن بحث مربوط به فقه روابط اجتماعی است. چیزی که در تربیت اجتماعی بحث می‌شود مقرراتی است که برای تغییر و اصلاح دیگران بر اساس نظام روابط اجتماعی اسلام موجود است. لذا از بین مباحث گسترده‌ای که در کتاب العشرة وسائل، کتاب الایمان و الکفر کافی در جلد دوم و در کتب اخلاقی دیگر وجود دارد، فقط چند مورد را انتخاب کردیم؛ زیرا این مباحث جزء تربیت است نه جزء اخلاق اجتماعی اسلام، یعنی اینجا برای ایجاد تغییر در دیگری در حوزه مسائل اجتماعی فعالیت می‌کنیم، پس این از مقوله اخلاق انتخاب نشده است، بلکه از باب تربیت اجتماعی است.

۲. این عنوان می‌تواند از مقوله اخلاق اجتماعی نیز باشد

نکته بعد این است که منافاتی ندارد که خود اصلاح ذات‌البین از یک نگاه، مقوله اخلاق اجتماعی باشد، بحث ما اثرگذاری در دیگران است روابط مسلمان‌ها با هم دیگر دوستانه باشد و مهر و محبت حاکم باشد، دیگران را درست کرده و اصلاح روابط کنید.



قواعد قبلی قواعدی عام بود که در همه ابواب جاری می‌شد مانند قواعدی که در فقه اجتماعی و قواعدی که در تعلیم و تربیت موضوعیت دارند. در این مرحله به بررسی قواعد فقهی اجتماعی که در حوزه تربیت اجتماعی سربان دارد می‌پردازیم و برای به سازی روابط اجتماعی میان جامعه «اصلاح بین الناس» را حاکم می‌نماییم. قبل از بیان ادله مقدمه دیگری را بیان می‌کنیم:

۳. بررسی مفهوم اصلاح

محور در این ادله مفهوم اصلاح است و اصلاح هم از ماده «اصلاح» است که مقابل فساد است، صلاح یک امر در این است که خللی در آن نباشد، یعنی چیزی که از آن متوقع است، حاصل شود و فساد در آن وارد نشود. «اصلاح» در قرآن در چند معنا به کار رفته است که همه آن معانی مراد ما نیست:

۱- صالح کردن عمل: تَصْلَحُوا (باب افعال)، یعنی عمل را صالح قرار دادن «وَاِنْ تَصْلَحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً» (نساء ۱۲۹). در بسیاری از موارد می‌گوید «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اما گاهی به جای «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» می‌گوید «تَصْلَحُوا» این ممکن است متعلق به غیر هم نباشد. (مصادق‌های عمل صالح گاهی ابتدائاً بر آن صدق می‌کند، گاهی بر توبه و بازگشت و اصلاح ثانویه اطلاق شده است).

۲- سالم‌سازی: اصلاح امور اجتماعی، از بین بردن خلل و فساد در جامعه؛ مانند: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتِطَعْتُ» (هود ۸۸)؛ که این معنا یک بار اجتماعی عام دارد، یعنی این امر وظیفه مصلحان اجتماعی است که قیام کنند تا فساد را کنار زده و صلاح را حاکم نمایند. چنانچه انبیاء برای اصلاح آمده‌اند.

بحث اول به دو قسم تقسیم می‌شود:

«تصلحوا» به معنای «يعمل الصالحات» است، عامی است که عمل را هم در برمی‌گیرد. گاهی ناظر به این است که فساد در حوزه مسائل فردی است، فساد در خود فرد است که خود باید نفسش را اصلاح نماید؛ و دیگری اصلاح اجتماعی می‌باشد.

۳- اصلاح ذات‌البین: ناظر به روابط میان فردی یا میان گروهی است، عمل حضرت لوط در قوم خود از این باب است؛ یعنی می‌خواهد منکر را از میان بردارد. چنانچه اسلام در روابط میان فردی یا میان گروهی ضوابطی دارد که عبارت از صلح و دوستی و برادری و حفظ حرمت و کرامت و امثال این‌ها است.

نتایج مذکور از این بحث

در هر حال می‌توان نتیجه گرفت که:



- ۱- انجام عمل صالح ممکن است به درون تعلق بگیرد یا به بیرون؛
 - ۲- اعمال خود را اصلاح نماید، یعنی فسادی که در اعمال خودش وجود دارد را کنار بزند؛
 - ۳- یصلح یعنی فساد اجتماعی را کنار بزند؛
 - ۴- فسادی که در روابط میان فردی ایجاد شده است را کنار زده و افراد را به اخوت برگرداند. به آخرین مورد «اصلاح ذات‌البین»، یا «اصلاح بین الناس» می‌گویند.
- البته بعضی از این کاربردها مقابل دیگری قرار می‌گیرد و گاهی ممکن است معنای عام داشته باشد: «تُصْلِحُوا» که در سوره نساء آمده است، بعید نیست که عام باشد؛ یعنی هر کار صلاحی انجام شود که شامل تمام موارد مذکور می‌شود و ممکن است گفته شود ناظر به خصوص عمل صالح است.

بررسی آیات:

قطعاً در چهار آیه اصلاح به همان معنایی که ما بیان شد، به کار رفته است.

۱. آیه اول از سوره انفال

آیه اول، آیه ۱ از سوره انفال: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

نکته اول: سؤال می‌کنند که این اموال برای کیست؟ جواب می‌دهد «الله و رسوله».

وقتی که این انفال جزء اموال عمومی شد برای ولایت و حکومت است و از این باب رسول در معرض اختلافاتی در جامعه است که به سبب انفال ایجاد می‌شود. در طول تاریخ منازعات زیادی در اموال عمومی وجود داشته است. این آیه بیان می‌کند «اصلحوا ذات بینکم» برای اینکه نظم اجتماعی ایجاد شود و نهایتاً می‌گوید «اطيعوا الله و رسوله».

نکته دوم: مسلماً این آیه در مورد معنای چهارم است که بین افراد صلاح ایجاد کنید. آیه ناظر به روابط میان فردی است و لذا عام می‌باشد.

نکته سوم: «ذات بینکم» در اینجا اعم از اصلاح میان افراد یا میان گروه‌ها است و شامل چیزی که در سوره حجرات هست نیز می‌شود. اگر دو نفر نزاعی دارند، می‌گویند «اصلحوا ذات بینکم» و گاهی دو قبیله با هم اختلاف دارند که در اینجا نیز می‌گویند «اصلحوا ذات بینکم» و لذا شامل هر دو می‌شود و عام است. بعید نیست که حتی شامل موردی شود که خود انسان با دیگری نزاعی داشته باشد، زیرا می‌فرماید: برو اصلاح کن، این همان اخلاق اجتماعی است؛ یعنی رابطه خودت با دیگری را اصلاح کن. این آیه همه این موارد را در برمی‌گیرد، حتی در مورد گروه‌های بزرگ و گروه‌های کوچک اطلاق دارد.



نکته چهارم: مقصود از «بینکم» مسلمان‌ها می‌باشد، گفته شد از ضمائی که خطاب به مخاطب می‌باشد، القاء خصوصیت می‌شود و لذا کفار هم مکلف هستند اما در آنجا که در موضوعات و متعلقات حکم می‌آید، خاص بوده و القاء خصوصیت نمی‌شود.

نکته پنجم: «أصلحو» امر است و ظهور در وجوب دارد.

نکته ششم: «أصلحو» دو رتبه دارد، یک رتبه اصلاح به معنای دفع فساد، یعنی اگر قهر و نزاعی است (بین خود فرد و دیگران یا بین دیگران و دیگران) که در اینجا باید این فساد را مبدل به صلح و دوستی کرد؛

یک رتبه دیگر این است که اصلاح ممکن است همیشه در درجات پایینی نباشد که ناظر به دفع فساد باشد، بلکه منظور این است که این صلاح موجود را بهتر کن و به آن صلاحی که در اینجا متصور است، ارتقاء بده. آیا «أصلحو» هر دو قسم را در برمی‌گیرد؟ اگر اصلاح بتواند مفهوماً هر دو را در برگیرد در این صورت در هیئت و ماده امر تعارضی پیدا می‌شود زیرا هیئت امر ظهور در وجوب دارد در حالی که ماده اصلاح هم دفع را در برمی‌گیرد و هم رفع اصلاح را و از جانبی یقین داریم که دفع و رفع هر دو واجب نمی‌باشد زیرا عملیات ارتقاء بخشیدن به دوستی قطعاً واجب نمی‌باشد؛ پس تعارض پیدا می‌شود، چون علم به عدم وجوب بعضی از این‌ها داریم. بعید نیست که در اینجا مقصود از اصلاح همان اصلاح درمانی باشد. غالباً روایات ناظر به این است که باید نزاعی در کار باشد که با این اصلاح می‌خواهند این نزاع را درمان و رفع کنند، در این صورت هیئت، با وجوب سازگار خواهد بود؛ و لذا باید بگوییم که از جهت لغت مفهوم اصلاح، دفع الفساد است، آن هم در جایی که نزاع باشد. پس معنای آن ارتقاء نبوده و همان شق اول درمانی است لااقل می‌توان گفت انصراف آن به آن مورد است، بیش از این آیه مفهوم ندارد.